

و ارجمند بود و کتاب اخلاق ناصری را بر حسب درخواست وی تألیف کرد و بنام او خواند. چون خواجه قصیده‌ای برای مسعصم خلیفه عباسی نوشته و فرستاده بود و اسماعیلیان مخالف بنی عباس بودند وقتی ناصرالدین از آن قضیه آگاه شد نسبت به خواجه بدگمان گردید و زیر نظر گرفت و هنگامی که بقلعه الموت نزد علاءالدین محمد هفتمین جانشین حسن صباح میرفت خواجه را همراه برد و چندی در آنجا بود و بتألیف شرح اشارات ابن سینا و تحریر مجسطی و نظیر آن اشتغال داشت. سپس به میمون دژ (در رودبار الموت) نزد رکن‌الدین خورشاه هشتمین و آخرین جانشین حسن صباح انتقال یافت تا در ۶۵۴ هلاکوخان قلعه‌های اسماعیلیان را گشود و خواجه آزاد شد.

از این بیعد خواجه نصیرالدین طوسی در دستگاه خان مغول با حرمت و منزلت میزیست و مقامی نظیر وزارت داشت و در ۶۵۷ بدستیاری چند تن از منجمان معروف به بنای رصدخانه در مراغه و ساختن آلات رصد و تأسیس کتابخانه‌ای بزرگ (که مطابق روایت ابن‌شاکر^(۱) چهارصد هزار جلد کتاب داشت) و تهیه زیج ایلخانی پرداخت. مطابق آنچه گفته آمد تألیفات مهم خواجه عبارتست از شرح کتاب التنبیهات و الاشارات ابن سینا در فلسف و منطق که آنرا بطور موجز شرح اشارات نامند - تجرید العقاید در کلام - شکل القطاع در مثلثات کروی - تذکره در هیئت - تحریر اقلیدس - تحریر مجسطی که همگی بزبان عربی است.

مهمترین کتب فارسی او عبارتست از اخلاق ناصری - اساس الاقتباس در منطق (که در ۱۳۲۶ باهتمام آقای مدرس رضوی بچاپ رسیده) - اوصاف الاشراف در اخلاق عرفا - زبدة الیهیة - سی فصل در تقویم - بیست باب در معرفت استرلاب - زیج ایلخانی - تنسوق نامه ایلخانی در کان شناسی و جواهر.

خواجه نصیرالدین طوسی نظریات خود را در باب آموزش و
اخلاق ناصری
 پرورش در اخلاق ناصری بیان نموده که کاملترین کتاب فارسی
 در علم اخلاق و شامل هر سه قسمت حکمت عملی است یعنی تهذیب اخلاق - تدبیر منزل -

(۱) دو کتاب فوات الوفيات که در جلد دوم تاریخ ادبی براون صفحه ۴۸۵ نقل

سیاست مدن . این کتاب در حدود ۶۲۳ هجری تألیف شده و چنانکه خواجه در مقدمه کتاب فرماید مأخذ عمده او در قسمت اول کتاب الطهارة ابوعلی مسکویه رازی و در قسمت دوم تدابیر المنازل ابن سینا و در قسمت سوم کتاب سیاست مدنیه فارابی است و از کتاب آداب ابن مقفع روزبه و رسائل افلاطون و ارسطو و یعقوب کندی نیز پاره‌ای مطالب را نقل فرموده است پلسنر (۱) یکی از خاورشناسان آلمان کتاب اخلاق ناصری را نمونه کامل و قطعی کتاب علم اقتصاد در تمام عالم اسلام میداند .

در مقاله اول کتاب یعنی تهذیب اخلاق خواجه سعادت‌مند کسی را گوید که در او چهار فضیلت جمع باشد : حکمت - شجاعت - عفت - عدالت . حکمت را نیز بهفت نوع تقسیم کرده : ذکا - سرعت فهم - صفای ذهن - سهولت تعلم - حسن تعقل - تحفظ - تذکر و هریک از آنها را تعریف و تشریح نموده است .

سعادت را نیز بسه گونه تقسیم کرده : نفسانی - بدنی - مدنی . برای سعادت نفسانی باید علوم ذیل را آموخت : تهذیب اخلاق - منطق - ریاضی - طبیعی - الهی . برای سعادت بدنی علم طب و بهداشت و معالجه و نجوم لازم است . سعادت مدنی مستلزم تعلیم علوم شرعی یعنی فقه و کلام و اخبار و قرآن و تفسیر و همچنین علوم ظاهری چون ادب - نحو - بلاغت - کتابت (دبیری) - حساب - مساحت - استیفاء .

مقاله دوم تاریخ ناصری در تدبیر منزل و مقاله سوم در سیاست مدن است .

بیشتر نظریات او درباره تعلیم و تربیت در مقاله دوم مندرج
نظریات او
 در آموزش و پرورش است . خواجه مانند دانشمندان قبل ، اهمیت بسیار برای
 تربیت اخلاقی قائل است و آنرا اساس آموزش و پرورش
 میداند و اکثر نظریات او مربوط بهمین قسمت اساسی است چنانکه بعداً بدان اشاره
 خواهد شد .

در تربیت اخلاقی خواجه به محیط پرورش طفل اهمیت عظیم میدهد و در مقاله
 اول فرماید :

«هیچ چیز را تأثیر در نفس زیادت از تأثیر جلیس و خلیط نبود و همچنین احتراز از مؤانست و مجالست کسانی که بدین مناقب متحلی نباشند و عالی الخصوص از اختلاط اهل شر و نقص مانند گروهی که بمسخرگی و همچون شهرت یافته‌اند یا همت بر اصابت قبایح شهوات و نیل فواحش لذات مصروف گردانیده چه تجنب از این طائفه حافظ صحت را مهم‌ترین شرطی و واجب‌ترین چیزی بود» و در مقاله دوم: «اول چیزی از تأدیب آن بود که او را از مخالطت اضرار که مجالست و ملاعبت ایشان مقتضی افساد طبع او بود نگاهدارند چه نفس کودک ساده باشد و قبول صورت از اقران خود زودتر کند... و او را بمجلس شرابخوارگان حاضر نکنند و از سخنهای زشت شنیدن و لهو و بازی و مسخرگی احتراز فرمایند».

دومین نظر او اینست که عمل تربیت در کودک آسان است و از قول سقراط طفل را شبیه بشاخه ترونازک درخت کرده که راست کردن آن بسهولت صورت بندد. بنا بر این اگر کودک «در ایام طفولیت تربیت بر قاعده حکمت یافته باشد شکر موهبتی عظیم و منتی جسیم باید گذارد چه اکثر مهمات او مکفی بود و حرکت او در طریق طلب فضائل بسهولت و اگر در مبدأ نما بر عکس مصلحت تربیت یافته باشد بتدریج در فطام، نفس از عادات بد و ملکات نامحمود سعی باید کرد و بصعوبت طریقه نو میدی نباید نمود که اهمال مستعدی شقاوت ابدی بود و تلافی مافات هر روز مشکلتر و پتعمز نزدیکتر تا آنگاه که بدرجه امتناع رسد و جز تأسف و تلهف چیزی بدست نباشد» (مقاله اول)

چون فرزند متولد شود بدو باید نام نیکو داد و دایه‌ای که احمق و علیل نباشد اختیار کرد زیرا بیشتر بیماریها و عادات زشت بوسیله شیر بطفل سرایت کند. همین که از شیر گرفته شد باید به پرورش اخلاقی او مشغول گردید. نشانه استعداد پرورش را حیا و شرم و آنرا دلیل نجابت کودک داند و «چون چنین بود عنایت بتأدیب و اهتمام بحسن تربیتش زیادت باید داشت و اهمال و ترك را رخصت نداد» (مقاله دوم).

منظور از تعلیم و تربیت بعقیده خواجه درك سعادت است و سعادت را در «حسن حال و طیب عیش و ثنای جمیل و قلت اعدا و كثرت اصدقا از کرام و فضلا» و ترقی بمعالی

امور میدانند . برای رسیدن بدین منظور چنان کودک را تربیت باید کرد که فضائل را دوست بدارد و از رذائل دوری جوید و در برابر لذات و شهوات ضبط نفس کند . سازمانی که پیش بینی میکند نخست خانه سپس مکتب است . معلم باید عاقل و دیندار و شیرین سخن و نظیف و واقف به تربیت اطفال و باوقار و با هیبت و مروت باشد و از اخلاق پادشاهان و آداب مجالست با ایشان و محاوره با طبقات مردم مستحضر و از ارذل و سفله گان محترز باشد .

از اوصافی که برای آموزگار ذکر میکند میتوان گفت که وی بیشتر نظر بتعلیم و تربیت بزرگان داشته که احیاناً بتوانند در خدمت سلاطین بسر ببرند . در مکتب کودک نباید تنها باشد که دلتناک و مملول گردد بلکه با کودک بزرگزاده باید همدرس باشد تا آداب از آنان فراگیرد و از دیدن آنها در تحصیل غبطه کند و حریص شود .

کودک باید حرمت معلم و مربی و استاد را نگاهدارد و در اوقات احتیاج از بند و معاونت ایشان دریغ نکند .

برنامه تحصیل باید شامل مواد ذیل باشد :

- ۱- سنن و وظایف دین
- ۲- محاسن اخبار یعنی سرگذشت های نیک - تاریخ
- ۳- بهداشت مخصوصاً رعایت اعتدال و قناعت در طعام و کم خوردن گوشت و نخوردن مسکرات و نیاشامیدن آب در وسط غذا
- ۴- حفظ کردن اشعاری که ناطق با آداب شریف بود و احتراز از اشعار سخیف که مفسد نو آموزان باشد و از عشق و نوشیدن شراب و مانند آن سخن گوید .
- ۵- اخلاق چون راستگویی و تواضع و اکرام و نیکی کردن بمردم و اطاعت پدر و مادر و معلم و سوگند نخوردن و خوار شمردن زر و سیم و عدم تطاول بزیر دستان و عدم مفاخرت پیدر و مال و ملک و لباس
- ۶- آداب زندگانی شامل آداب حرکت و سکون و نشست و برخاست و سواری

و آداب سخن گفتن و آداب طعام خوردن

۷- ورزش و بازی برای رفع خستگی از تحصیل - مشروط بر اینکه خود بازی

درد و رنج نداشته باشد .

۸- صناعت و علم

وقتی طفل بزرگ شد اگر اهل علم باشد باید اول علم اخلاق سپس حکمت نظری

بیاموزد تا آنچه در آغاز بتقلید فرا گرفته وی را مبرهن شود . هرفنی را که بیاموزند

باید هرچه بدان تعلق دارد از علوم و آداب تدریس کنند مثلاً چنانچه کسی دبیری (کاتبی)

بیاموزد باید حسن خط - تهذیب نطق - حفظ رسائل و خطب و امثال و اشعار و روایات

و حکایات دلپسند و نوادر شیرین - حساب دیوان و دیگر علوم ادبی را فرا گیرد و به

بعضی از آنها قناعت نکند

خواجه نصیرالدین اهمیت بسیار بآموختن هنر میدهد و شرحی در لزوم آن

مخصوصاً برای اطفال اغنیاء ذکر میکند و رسم پادشاهان ایران را قبل از اسلام در تعلیم

هنر بفرزندان خویش بیاد میآورد و فرماید « قصور همت در اکتساب هنر شنیعترین و

تباہترین خصال باشد » (مقاله دوم)

وقتی طفل صنعتی را آموخت باید به کسب معیشت از راه آن صنعت ویرا هدایت

کرد تا شیرینی آنرا درک کند و در دقایق آن نظر نماید و عادت به تکمیل امور معیشت کند

در باب روش تعلیم و تربیت خواجه معتقد است که معلم باید پی به طبیعت

کودک برد تا استعداد او را کشف کند و رشته تحصیل یا هنری که باید بیاموزد معین کند.

ملاحظه کنید باچه بیان شیوائی این مطلب را ادا فرموده :

« واولی آن بود که در طبیعت کودک نظر کنند و از احوال او بطریق فراست و

کیاست اعتبار گیرند تا اهلیت و استعداد چه صنعت و علم در او مفظور است ، او را باکتساب

آن نوع مشغول گردانند چه همه کس مستعد همه صنعتی نبود و الاهیة مردمان بصناعت

اشرف مشغول شدند و در تحت این تفاوت و تباین که در طبایع مستودع است سری

غامض و تدبیری لطیف است که نظام عالم و قوام بنی آدم بدان منوط میتواند بود ذلك

تقدیر العزیز العلیم . و هر که صنعتی را مستعد بود او را بدان متوجه گردانند چه زودتر نمره آن بیابد و بهتری متحلی شود والا تزییع روزگار و تعطیل عمر او کرده باشند (مقاله دوم) .

چنانچه کودک نتواند هنری را فراگیرد یا افزار و ادوات آن صنعت را بکار برد هنر دیگری را باید آموخت بشرط اینکه ملازمت و ثبات داشته باشد و بی سبب از هنری نا آموخته به هنر دیگر نپردازد .

نظر دیگر خواجه نصیر الدین اینست که از راه تکرار و تذکار متواتر میتوان درسی را ملکه کرد و از آفت نسیان محفوظ داشت (مقاله اول) و همچنین از راه گوش و تکرار و تذکار عادات نیکو را چون ناچیز شمردن لباس فاخر و اکل و شرب و عدم توجه به لذات بدنی در نهاد کودک متمکن ساخت . بنابراین در حضور او از مردمان نیک باید مدح کرد و از بدکاران مذمت نمود و هر گاه طفل کار خوبی انجام دهد ویرا ستود و چنانچه قبیحی از او صادر شود سرزنش نمود . ولی این سرزنش نباید صریحاً برای کار قبیح باشد بلکه باید او را به تغافل منسوب کنند تا بی باک نشود . چنانچه کودک کار زشت خود را پنهان کند معلم نیز باید آنرا ندید، انگارد و اگر تکرار کرد آنگاه به تنهایی او را مورد ملامت قرار دهد و در قبیح کاری که شده مبالغه کند و ویرا از تکرار آن بر حذر دارد . از طرف دیگر نباید گذاشت که توییح شنیدن عادت شاگرد شود زیرا در آن صورت موجب وقاحت خواهد شد و ازار تکاب قبیح لذت خواهد برد .

سومین نظر او اینست که از راه حافظه باید درس را فرا گرفت و چنانچه محاسن اخبار و اشعار پندآمیز از حفظ شود معانی آنها در ذهن طفل جای گیر شود و در اخلاق او مؤثر افتد .

عقیده چهارم او توسل به تنبیه بدنی است . هر گاه کودک از انجام وظایف دینی امتناع کند یا افعال قبیحه از او دیده شود و فضولی کند و بد دیگران زبان رساند او را مؤاخذه باید کرد و زجر داد ولی طفل نباید به هنگام ضرب فریاد کند یا شفیع و واسطه بطلبد زیرا این کار ضعیفان و بندگان است .

بالاخره بعقیده خواجه باید کودکی را بسختی معتاد ساخت - از جامه نرم و اسباب تمتع بازداشت - از استفاده از سردابه در تابستان و پوستین و آتش در زمستان منع کرد - خواب بسیار را اجازت نداد . در عین حال سفارش میکند که در اثنای ممارست فنی باید ورزش نیز پرداخت تا حرارت غریزی تحریک شود و صحت انسان محفوظ ماند و کسالت و بلادت بر طرف گردد و هوش و نشاط برانگیخته شود .

راجع به تربیت دختران خواجه نصیر الدین بطور اختصار توجه به آموزش و پرورش آنها نموده و روش پسران را درباره آنها پیشنهاد کرده است چنانکه در پایان نظریات خویش درباره تربیت فرزند فرماید : « اینست سیاست پسران و در دختران هم بر این نمط آنچه موافق و لائق ایشان بود استعمال باید کرد و ایشانرا در ملازمت و وقار و عفت و حیا و دیگر خصالی که برای زنان شایسته باشد تربیت باید فرمود و هنر هائیکه از زنان محمود بود بدیشان بیاموخت » .

نکته قابل انتقادی که در بهداشت اطفال ذکر شده و با معلومات کنونی وفق نمیدهد اینست که بکودکان شام بیشتر دهند تا چاشت زیرا « اگر چاشت زیاده خورد کاهل شود و بخواب گراید و فهم او کند شود » در صورتیکه طفل چون روز حرکت میکند بیشتر حاجت بغذا دارد و شب چون راحت میکند کمتر بدو باید طعام دهند .

آخرین و بزرگترین دانشمندی که در این عصر در باب آموزش

سعدی

و پرورش سخن گفته خداوند سخن مشرف الدین مصلح سعدی

است که در حدود ۶۱۰ هجری در شیراز متولد شده و پس از ختم تحصیلات مقدماتی در حدود ۶۳۰ بیفداد رفته و مدتی در نظامیه آنجا بتکمیل علوم دینی و فنون ادبی پرداخته و توجه مخصوص بوعظ و تذکیر داشته سپس مسافرت آغاز کرده و بظاهر کلماتش اکثر ممالک متمدن آن زمان یعنی عراق و شام و حجاز و بیت المقدس و یمن و افریقای شمالی را در باختر ایران و خوارزم و بلخ و غزنه و پنجاب و هندوستان را در خاور با رنج فراوان و دست تهی دیدن کرده و در حدود ۶۵۰ هنگامی که ابوبکر بن سعد بن زنگی از اتابکان سلفری در فارس فرمانروائی داشت باشوق زیاد بموطن اصلی برگشته است . ره آورد

این سفر طولانی و دور و دراز یکی بوستان است که در ۶۵۵ تألیف فرموده و دیگری گلستان که در ۶۵۶ منتشر ساخته است . در مقدمه بوستان باین سیر و سیاحت ها اشاره و عشق بوطن خود را ابراز فرموده است :



سعدی

(۶۹۱-۶۱۰)

از روی تصویری که آقای حسین بهزاد مینیانورد در ۱۳۱۲ برای نگارنده کشیده است

در اقصای عالم بگشتم بسی
 تمتع ز هر گوشه‌ای ییافتتم
 چو پاکان شیراز خاکی نهاد
 تولای مردان این پاک بوم
 دریغ آمدم زان همه بوستان
 بدل گفتم از مصر قند آورند
 مراگر تهی بود از آن قند دست
 نه قندی که مردم بصورت خورند
 چو این کاخ دولت بیرداختم
 بسر ببردم ایام بسا هر کسی
 ز هر خرمنی خوشه‌ای ییافتتم
 ندیدم که رحمت بر این خاک باد
 برانگیختم خاطر از شام و روم
 تهی دست رفتن سوی دوستان
 بر دوستان ارمغانی برنده
 سخنهای شیرین تر از قند هست
 که ارباب معنی بکاغذ برند
 برو ده در از تربیت ساختم

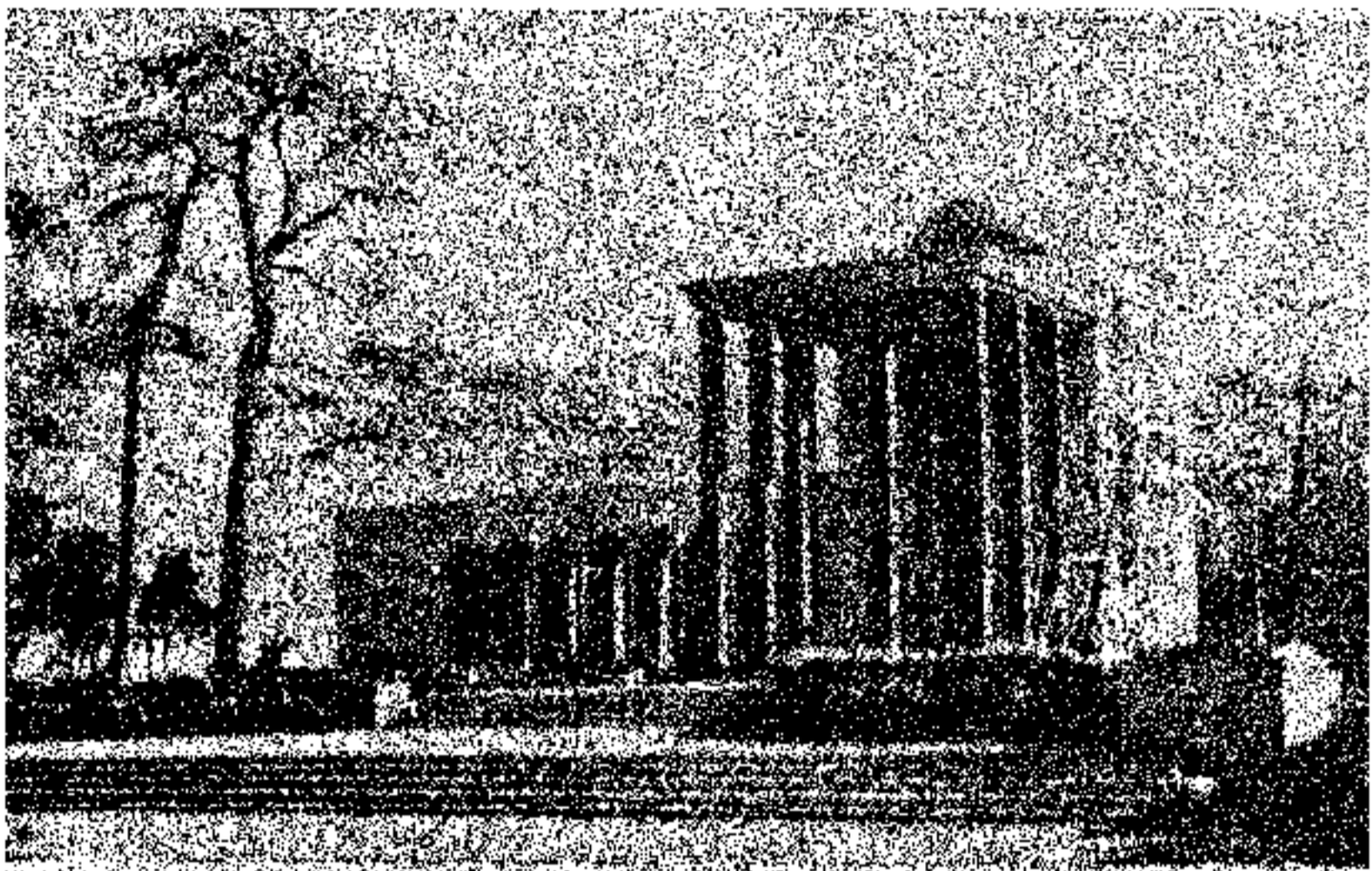


سعدی

(۶۹۱-۶۱۰)

از روی تصویری که بتصویب انجمن آثار ملی رسیده است

سعدی تخلص خود را از پسر ابوبکر که نامش سعد بود گرفت و در نزد اتابك و بزرگان فارس پایگاه ارجمند داشت و بعزت و حرمت و با مناعت میزیست. علاوه بر بوستان و گلستان دیوان اشعارش شامل قصاید و مرثی و غزلیات و رباعیات و ترجیعات و غیره است. چند رساله کوچک نیز به نشر تألیف فرموده و در حدود ۶۹۱ هجری در شیراز جهانرا بدرود گفته در خانقاه خویش بخاک سپرده شده و آرامگاهش که اخیراً بهمت انجمن آثار ملی از نو ساخته شده زیارتگاه صاحب‌دلان است.



آرامگاه سعدی در شیراز

سعدی بدون تردید یکی از بزرگترین سخن‌سرایان جهان است. عبارات موجز و زیبا و کلمات قصار و پر معنای او سرمشق سخنگویی است. در فصاحت و شیوایی و روانی و رسائی و زیبایی و لطافت و متانت و ظرافت سرآمد اسانید زبان فارسی است. همین مزایا و محسنات باعث شده که مواعظ و نصایح او ممارست و تکرار شده و در ضمیر اغلب مردم غیر عامی نقش بسته و جزو لاینفک محفوظات آنها و بالطبع در رفتار و کردار آنها مؤثر بوده است. از این لحاظ شاید بتوان او را بزرگترین و متنفذترین مربی و معلم اخلاق

نظریات فلسفی سعدی
در باب تربیت

عملی در ایران دانست . کتب او مشحون است از امثال و حکم و پند و اندرزهای عملی در راستی و درستی و فروتنی و قناعت و خوشخوئی و سخاوت و عدالت و احسان و دیگر اوصاف و خصائل حمیده . بفرموده خود او :

سخنهای سعدی مثال است و پند بکار آیدت گـرشوی کار بند

نیـابی به از وی نصیحت گـری بپر زین درخت ای برادر بری

سعدی يك باب از گلستان را در تأثیر تربیت و يك باب دیگر را در آداب صحبت نگاشته و در ابواب دیگر هر جا بمقتضای حکایتی که نقل کرده عقیده‌ای در باب تربیت ذکر فرموده است . در بوستان نیز باب هفتم را در «عالم تربیت» نام نهاده و نکانی را تذکر داده است . از مجموع آنها میتوان نظریات سعدی را درباره تربیت بنحو ذیل خلاصه نمود .

بعقیده سعدی در نهاد آدمی خیر و شر توأم است و انسان باید بوسیله عقل و خرد

بر نیروی اهریمنی چیره شود . در مقدمه باب هفتم بوستان فرماید :

وجود تو شهری است پر نیک و بد تو سلطانت و دستور دانا خرد

رضا و ورع نیک نامان حر هوی و هوس رهنم و کیسه بر

ترا شهوت و حرص و کین و حسد چو خون در رگانند و جان در جسد

هوا و هوس را نماید ستیز چو بینند سر پنجه عقل تیز

رئیی که دشمن سیاست نکرد هم از دست دشمن ریاست نکرد

بنا بر این نباید تابع نفس اماره شد زیرا

مراد هر که بر آری مطیع امر تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

(گلستان - باب ۷)

سعدی معتقد بورااث است : هر کس از نیاکان خود استعداد و هوش یا کودنی و

بیهوشی و خوبیهای نیکو و زشت را بارث میبرد . بنابراین نیروی پرورش محدود است.

کسی را که فطرت شایسته است تربیت مؤثر و سودمند افتد و کسی را که طبعاً مستعد

نیست تربیت بی اثر است :

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل نکو نداند کرد

آهنی را که بدگهر باشد
(گلستان - باب ۷)

یا شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی ؟
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
یا پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

ناکس بتربیت نشود ای حکیم کس
از باغ لاله روید وز شوره بوم خس
تربیت نا اهل را چون گرد کان بر گنبد است

یا ابر اگر آب زندگی بهارد

هرگز از شاخ پید بر نخوری

یا با فرومایه روزگار مهبر

کز نی بوری یا شکر نخوری

یا زمین شوره سنبل بر نیارد

درو تخم عمل ضایع مگردان

(گلستان - باب اول)

یا «جواهر اگر در خلاب افتد همان نفیس است و غبار اگر بفلك رسد همان
خسب است. استعداد بی تربیت دریغ است و تربیت نامستعد ضایع»

(گلستان - باب ۸)

سومین عقیده سعدی راجع است به هم نشینی که آنرا در اخلاق انسان بسیار
مؤثر میدانند. در یکجا فرماید :

وحشت آموزد و خیانت وریو

گر نشیند فرشته‌ای با دیو

نکند گرگ پوستین دوزی

از بدان نیکوئی نیاموزی

(گلستان - باب ۸)

و در جای دیگر :

او نه از کرم پیله نامی شد

جامه کعبه را که میبوسند

لاجرم همچو کرمی شد

با عزیزی نشست روزی چند

(گلستان - باب ۷)

رسید از دست محبوبی بدستم

یا کلی خوشبوی در حمام روزی

که از بوی دلاویز تو هستم

بدو گفتم که مشکمی یا عیبری

ولیکن مدتی با گل نشستم

بگفتا من کلی ناچیز بودم

و گر نه من همان خاکم که هستم

کمال هم نشین در من اثر کرد

(گلستان - دیباچه)

یا با بدان یار گشت همسر لوط خانسدان نبوتش گم شد
سگک صاحب کله روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد
(گلستان — باب اول)

بنا بر این نباید گذارد طفل بار فیهان بد و ناشایسته خلط و آمیزش کند زیرا کمترین ضرری که از آن بیند متهم شدن به بدی است:

«هر که با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند بطریقت ایشان متهم گردد و گر بخراباتی رود بنماز کردن، منسوب شود بخمر خوردن

رقم بر خود بنادانی کشیدی که نادان را بصحبت برگزیدی
طلب کردم ز دانائی یکی پند مرا فرمود بسا نسادان مپیوند
(گلستان — باب ۸)

در صورتیکه ممکنست «بعشرت صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد»
(گلستان — باب اول)

چهارمین نظری که سعدی ابراز فرموده اینست که از کودکی به تهذیب اخلاق و تربیت طفل باید پرداخت ورنه کسی را که در کوچکی تأدیب نکنند در بزرگی تربیت او دشوار است:

هر که در خوردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح ازو برخاست
چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست
(گلستان — باب ۷)

آخرین نظر او که نتیجه آزمایش و مشاهدات حکیم سفر کرده و دنیا دیده‌ای است اینست که تنها کوشش و علم و کاردانی برای کامیابی و سعادت‌مندی کافی نیست بلکه خواست خدا و اتفاق و بخت نیز در این کار مؤثر است چنانکه فرماید:

بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتأیید آسمانی نیست
(گلستان — باب اول)

و جای دیگر: بزرگان گفته‌اند دولت نه بکوشیدن است، چاره کم جوشیدن است
(گلستان — باب ۳)

و همچنین اگر بهر سهو و نیت صد خرد باشد خرد بکار نیاید چو بخت بد باشد
(گلستان — باب ۳)

یا او فتاده است در جهان بسیار بی تمیز از چمنند و عاقل خوار
کیمیایاگر بغصه مرده و رنج ابله اندر خرابه یافته گنج
(گلستان — باب اول)

عقاید سعدی در آموزش و پرورش
بعقیده سعدی منظور از آموزش و پرورش آنستکه کودک را
با دیانت — پرهیزگار — خردمند — سخندان بار آورند و چنان
تربیت کنند که در بزرگی دست حاجت پیش کسی دراز نکند.
در باب هشتم گلستان فرماید: «علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن» و
«خوردن برای زیستن و ذکر کردن است»
(گلستان — باب ۳)

و در باب هفتم بوستان فرماید پسر را «خردمند و پرهیزگارش بر آر» و
چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس کجا دست حاجت برد پیش کس؟
و «کمال است در نفس انسان سخن»

در اوصاف معلم سعدی معتقد است که آموزگار با هیبت باشد تا شاگردان از او
ملاحظه کنند ورنه

استاد و معلم چو بود کم آزار خرساک بازند کودک در بازار
(گلستان — باب ۷)

اگر گفتار او با کردارش یکی نباشد در انسان اثر نکند:

عالمی را که گفت باشد و بس هر چه گوید نگیرد اندر کس
(گلستان — باب ۲)

در خصوص برنامه سعدی تمام توجهش به پرورش اخلاقی است و بهمین جهت
کمتر وارد مواد درسی شده و بکلیاتی از قبیل فرهنگ و خرد اکتفا کرده و فقط هنر و
صنعت را بصراحت تأکید فرموده است. در باب هفتم بوستان فرماید:

چو خواهی که نامت بماند بجای پسر را خردمندی آموز و رای
بی-آموز پرورده را دسترنج و گر دست داری چو قارون بگنج

و در باب هفتم گلستان : « حکیمی پسران را پند همی داد که چنان پدر هنر آموزید که ملك و دولت دنیا اعتماد را نشاید و سیم وزر در سفر بر محل خطر است یادزد بيك بار ببرد یا خواهی بتفاریق بخورد اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده و اگر هنر مند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است . هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر لقمه چینه و سختی بیند »

و همچنین در باب اول گلستان : توانگری بهنراست نه بمال .

در مورد طفلی که برای خدمت بزرگان پرورش میدهند مواد ذیل را در باب اول گلستان ذکر فرموده : طرز محاوره و سخن گفتن با بزرگان - آداب ملوک .

بنابر این نظر کلی سعدی اینست که کار عمده تربیت، علاوه بر آموختن هنر، ایجاد عادات و خوی های پسندیده است چنانکه باب هفتم بوستان را باین بیت شروع میکند :

سخن در صلاح است و تدبیر و خوی نه در اسب و میدان و چوگان و گوی

و تمام عادات حمیده و خصائل نیکو را در ضمن پند و اندرز بصورت امثال و حکم بزبانی اعجاز آمیز که آیتی از فصاحت و بلاغت است تشریح و بیان فرموده است .

اما در باب روش آموزش و پرورش سعدی نظریات زیر را ابراز داشته است .

۱- انسان برای فهم مطالب و قضاوت در امور باید حواس خود را بکار برد :

ترا دیده در سر نه - آدند و گوش دهان جای گفتار و دل جای هوش

مگر باز دانی نشیب از فراز نگوئی که این کوتاه است آن دراز

(بوستان - باب ۷)

۲- در هر موقع بیم و امید را باید وسیله تربیت طفل قرار داد چنانکه فرماید

« به نيك و بدش وعده و بیم کن » (بوستان - باب ۷)

و در جای دیگر :

طبیعت شود مرد را بخردی بامید نیکی و بیم بسدی

(بوستان - باب اول)

۳- کودک را نباید بنواز و نعمت پروراند ورنه در دنیا دچار زحمت خواهد شد :

پسر چون پدر نازکش پرورد بسا روزگارا که سختی برد

و گرش دوست داری بنازش مدار (بوستان - باب ۷)

۴- از طرف دیگر پدر باید فرزند را خوب نگاه دارد و حاجات او را بر آورد :

پسر را نکو دار و راحت رسان که چشمش نماند بدست کسان (بوستان - باب ۷)

۵- همانطور که تمام دانشمندان قبلی اظهار و تأکید کرده بودند سعدی نیز معتقد

است که طفل را از رفیق و قرین بد باید دور داشت :

نگه دار از آمیزگار بدش که بد بخت و بیره کند چون خودش (بوستان - باب ۷)

۶- معلم گاه سخت گیری باید بکند گاه ارفاق و هیچگاه اعتدال را از دست ندهد:

درشتی و نرمی بهم در ، به است چور گشزن که جراح و مرهم نه است
درشتی نک-پرد خورده-مند پیش نه سستی که نازل کند قدر خویش (گلستان - باب ۸)

۷- اگر با وجود پیش گرفتن رویه معتدل باز طفل سرپیچی کند باید به تنبیه

بدنی توسل جست :

هر آن طفل کاو جور آموزگار نمینند ، جفا-ا بیند از روزگار
ندانی که سعدی مراد از چه یافت؟ نه هامون نوشت و نه دریا شکافت
بخردی بخورد از بزرگان قفا-ا خدا دادش اندر بزرگی صفا-ا
بخردی درش زجر و تعلیم کن (بوستان - باب ۷)

۸- با اینهمه ، بهترین طریقه در تربیت کودک همانا تشویق و تحسین است و تأثیر

آن از سرزنش و تهدید و تخویف بیشتر است و نتایج نیکوتر دهد :

نو آموز را ذکر و تحسین وزه ز توبیخ و تهدید استاد به (بوستان - باب ۷)

۹- تحصیلات نظری به تنهایی سودمند نیست بلکه باید با عمل توأم باشد و این

مطلب را باشکال مختلف در باب هشتم گلستان بیان و تشریح فرموده که در اینجا نقل میشود:

«عالم بی عمل درخت بی بر است» و «هر که علم خواند و عمل نکرد بدان ماند که

گاوراند و تخم نیفشاند» و «یکی را گفتند عالم بی عمل بچه ماند؟ گفت بزنبور بی عمل»

و علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست خادانی

نه محقق بود نه دانشمند چار پائی براو کتـابی چند

آن تهی مغز را چه علم و خبر که براو هیزم است یا دفتر ؟

۱۰- سؤال کردن باید وسیله کسب اطلاع و تعلم باشد و انسان نباید از پرسیدن از دیگران خودداری کند :

پرس هر چه ندانی که دل پرسیدن دلیل راه تو باشد بجز نادانی

(گلستان — باب ۸)

۱۱- انسان باید رعایت ذوق و میل شنونده را بکند ورنه ممکن است به بیاناتش

دل ندهند :

حکایت بر مزاج مستمع گوی اگر خواهی که دارد با تو میلی

(گلستان — باب ۸)

آموزش و پرورش دختران

گرچه راجع به تربیت دختران ، کیکاوس ابن اسکندر و امام محمد غزالی و خواجه نصیرالدین طوسی اشاراتی کرده‌اند ولی از فحوای کلام ایشان ظاهر است که نظر عمده آنان به پرورش پسران بوده است . معذک در ضمن مطالعه آثار متقدمین ملاحظه میشود که وسایل تعلیم و تربیت تاحدی برای دختران نیز مهیا بوده و بعضی از آنان حتی درجات عالی ادب و هنر را بیموده‌اند. یکی از این دختران پوران صبیحة فضل بن سهل (برادر حسن بن سهل وزیر اعظم مأمون) است که مأمون در ۲۰۲ هجری بحباله نکاح در آورد و در شب زفاف «چون به بیت العروس بیامد خانه‌ای دید خرم‌تر از مشرق در وقت دمیدن صبح و خوش‌تر از بوستان بگماه رسیدن گل - شش بالش نهاده، نگاری در صدر او نشسته از عمر و زندگانی شیرین‌تر و از صحت و جوانی خوش‌تر - موی او رشک مشک و عنبر بود و چشم او حسد جزع و عبهر . همچو سروی بر پای خاست و بنخرا مید و پیش مأمون باز آمد و خدمتی نیکو بکرد و عذری گرم بخواست و دست مأمون بگرفت و بیاورد و در صدر بنشانند و پیش او بخدمت بایستاد . مأمون او را نشستن فرمود . بدوزانو در آمد و سر در پیش آورد و چشم بر بساط افکند . مأمون واله گشت - دل در باخته بود - جان بر سردل نهاد. دست دراز کرد و از خلال قبا هژده دانه مروارید بر کشید - هر یکی چند بیضه عصفوری ، از کواکب آسمان روشن‌تر و از دندان خوب رویان آبدارتر و از کیوان و مشتری مدورتر بلکه منورتر نثار کرد . . . دختر بدان جواهر التفات نکرد و سر از پیش بر نیآورد ، مأمون مشعوف‌تر

گشت . دست بیازید و در انبساط باز کرد تا مگر معانقه کند . عارضه شرم استیلا گرفت و آن نازنین چنان منفعل شد که حالتی که بزنان مخصوص است واقع شد و اثر شرم و خجالت بر صفحات وجنات او ظاهر گشت . بر فور گفت :

یا امیرالمؤمنین اتی امرالله ، فلا تستعجلوه !
 مأمون دست باز کشید و خواست که او را غشی افتد از غایت فصاحت این آیت و لطف بکار بردن او در این واقعه ...» (۱)

دیگر زن فردوسی است که در موسیقی استاد بوده و داستان منیژه و بیژن شاهنامه را برای فردوسی از «دفتر پهلوی» خوانده و بدرخواست او فردوسی بسلك نظام کشیده است . اینک عین فرموده فردوسی :

شبی چون شبه روی شسته بقیر	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
سپاه شب تیره بر دشت و راغ	یکی فرش افکنده چون پرزاغ
نه آوای مرغ و نه هرای دد	زمانه زبسان بسته از نیک و بد
نبد هیچ پیدا نشیب از فراز	دل تنگ شد زان درنگ دراز
بدان تنگی اندر بجستم ز جای	یکی مهربان بودم اندر سرای
خروشیدم و خواستم زو چراغ	بیاورد شمع و بیامد بیباغ
مرا گفت «شمعت چه باید همی ؟	شب تیره خوابت نیاید همی ؟»
بدو گفتم «ای بت، نیم مرد خواب	بیاورد یکی شمع چون آفتاب
بنه پیشم و بسزم را ساز کن	بچنگ آرچنگ و می آغاز کن»
برفت آن بت مهربانم ز باغ	بیاورد رخشنده شمع و چراغ
می آورد و نار و ترنج و بهی	ز دوده یکی جام شاهنشهی
گهی می گسار بدو که چنگ ساخت	تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت
دلیم بر همه کام پیروز کرد	شب تیره همچون که روز کرد
مرا مهربان یار بشنو چه گفت	از آن پس که گشتیم با جام جفت :
مرا گفت آن ماه خورشید چهر	که «از جان تو شاد بادا سپهر!
به پیمای تا من یکی داستان	زد دفتر برت خوانم از باستان
که چون گوشت از گفتم من یافت برخ	شگفت اندرو مانی از کار چرخ
پراز چاره و مهر و نیرنگ و جنگ!	همه از در مرد فرهنگ و سنگ»
بدان سروین گفتم «ای ماه روی،	مرا امشب این داستان باز گوی»
مرا گفت «کز من سخن بشنوی	بشر آری از دفتر پهلوی»

بگفتم « بیار ، ای مه خوب چهر
 « مگر طبع شوریده بگشایدم
 « ز تو طبع من گردد آراسته
 « چنان چون ز تو بشنوم در بندر
 « بگویم ، پذیرم زیزدان سپاس
 بخواند آن بت مهربان داستان

بخوان داستان و یفزای مهر
 شب تیره زاندیشه خواب آیدم
 ایبا مهربان یار پیراسته
 بشر آورم داستان سر بسر
 ایبا مهربان جفت نیکی شناس
 زد فتر نوشته گه باستان ... (۱)

از شاعره ها نیز میتوان رابعه بنت کلب قزداری را ذکر کرد که در قرن چهارم اشعاری سروده یا مهستی که در نیمه اول قرن ششم رباعیاتی گفته و نمونه هایی از آن در کتاب خیرات حسان اعتماد السلطنه (ج ۱ سوم - چاپ ۱۳۰۷ قمری - صفحه ۱۰۳) نقل شده است .

سعدی نیز در باب هفتم گلستان که از مکتب خانه ای سخن میگوید فرماید :

« معلم کتابی دیدم در دیار مغرب - ترش روی تلخ گفتار - بدخوی مردم آزار -
 گدا طبع ناپرهیز گار که عیش مسلمانان بدیدن او تبه گشتی و خواندن قرآنش دل مردم
 سیه کردی . جمعی پسران پاکیزه و دختران دوشیزه بدست جفای او گرفتار ... » (۲)

بنابراین روشن است که دختران با پسران بمکتب میرفته اند و در خانه نیز پرورش و آموزش آنان میپرداخته اند - منتها باندازه پسران در باره تعلیم دختران کوشش نمی کرده اند .

ضمن ترجمه و شرح عقاید کیکاوس بن اسکندر (عنصر العالی) گفته آمد که وی نسبت به تعلیمات عالی و فنی نظر داشته و

تعلیمات عالی و فنی

برای عده ای از مشاغل مهم چون وزارت و قضاوت و فقهی و منجمی و پزشکی و دبیری و شاعری و دهقانی و وعظ و بازرگانی و امثال آن عقایدی ابراز داشته - شرایط اشتغال بدانها - آداب نیکو انجام دادن آنها - طرق کامیابی در هر يك از آنها را بیان کرده و حتی برای بعضی از آنها کتب درسی معین فرموده است . در باب اوصاف کسی که بخواد

(۱) شاهنامه - چاپ فروغی - صفحه ۳۴۸-۳۴۹ - نقل باختصار .

(۲) درممالك اسلامی تازمان حمله مفل و وضع آموزش و پرورش تقریباً و بطور

کلی بر يك نهج بوده . بنا براین اگر در دیار مغرب ، سعدی پسر و دختر را در يك مکتب دیده در ایران نیز چنین بوده است .

به تحصیلات عالی پردازد چنین فرماید :

« پس اگر از پیشه ها چنین که گفتم طالب علمی باشی ، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و دنیا دشمن و بردبار و خفیف روح و دیرخواب و زودخیز و حریص به کتابت و متواضع و ناملول از کار و حافظ و مکرر کلام و متفحص سیر و متجسس اسرار و عالم دوست و با حرمت و اندر آموختن حریص و بی شرم و حق شناس استاد خود . باید که کتابها و اجزاء و قلم و قلمدان و محبره و کارد قلم تراش و مانند این چیزها و جز ازین دیگر دل تو بچیزی نباشد و هر چه بشنوی یاد گرفتن و باز گفتن و کم سخن و دوراندیش باش . بتقلید راضی مشو . هر طالب علمی که بدین صفت بود زود بگانه روزگار گردد . »
(قابوسنامه - باب ۳۱)

احمد بن عمر سمرقندی معروف به **نظامی عروضی** که از استادان ادب و بلاغت قرن ششم بوده و تصنیفات بسیار داشته که در فتنه مغول از دست رفته و تنها يك كتاب از او باقی مانده ، بنام **چهار مقاله** ، راجع بچهار رشته دبیری - شاعری - منجمی - پزشکی نظریاتی ابراز کرده که سودمند و جالب توجه است . کتاب مذکور را در حدود ۵۵۰ هجری تألیف فرموده و بنام حسام الدین علی ازملوک غور (که ناحیه ای است کوهستانی واقع در مشرق خراسان - میان دره هیرمند و هرات) مصدر ساخته است . پس از بیان ماهیت هر يك از مشاغل مذکور و تعریف و توصیف آنها شرایط توفیق در هر يك را بزبان شیوا ذکر نموده و تحصیلاتی که باید در هر رشته کرد و کتبی که باید خواند بر شمرده و در هر مورد حکایات شیرین و دلپسندی آورده است . در مقاله اول در باب دبیر فرماید :

« دبیر باید که کریم الاصل - شریف العرض - دقیق النظر - عمیق الفکر - ثاقب الرأی باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ او فر نصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و بهر کس آن نویسد که اصل و نسب و مالک و ولایت و لشکر و خزینه او بر آن دلیل باشد . . . و در سیاق سخن آن طریق گیرد که الفاظ تابع معانی آید و سخن کوتاه گردد که فصحاء عرب گفته اند خیر الکلام ما قل و دل . . . اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره ای ندارد و از هر استاد نکته ای یاد نگیرد و از هر حکیم لطیفه ای نشنود و از هر ادیب طرفه ای اقتباس نکند . . . »

آنگاه کتبی که داوطلب دبیری باید نزد استاد بخواند و همواره مطالعه کند ذکر مینماید که بعضی از مهمترین آنها نقل میشود تا درجه تحصیل و عمق تعلیمات عالی آن عصر هویدا گردد:

قرآن - تاریخ - امثال فارسی و عربی - ترسل صاحب بن عباد و قابوس شمس المعالی - مقامات بدیع الزمان و حریری و حمید - توقیعات بلعمی و ابونصر کندری - نامه های عبدالحمید - مجالس محمد بن منصور (صاحب دیوان رسائل ملکشاه سلجوقی) - اشعار رودکی و شاهنامه فردوسی و مدائح عنصری - دیوان متنبی و ابیوردی

در باب شاعری، نظامی عروضی در مقاله دوم بر نامه ای ذکر کرده که بموجب آن باید بدو بیست هزار بیت از اشعار متقدمان و ده هزار کلامه از آثار متأخران از حفظ کرد و دیوانهای استادان را پیوسته خواند و یاد گرفت. آنگاه چنانچه داوطلب شاعری معلوم شود که طبع شعر دارد نزد استادی عالم عروض بخواند و کتبی را که در این رشته پیشنهاد میکنند عبارتست از تألیفات ابوالحسن بهرامی چون غایة العروضین و کنز القافیه و همچنین نقد معانی و نقد الفاظ و تراجم و . . .

در مقاله سوم در خصوص منجمی باستناد کتساب تفهیم ابوریحان بیرونی گوید که انسان باید حساب و جبر و مقابله و هندسه و هیئت و علم احکام را بداند تا بتواند بتحصیل نجوم پردازد و برای هر یک از مواد مذکور چند کتاب ذکر میکند از قبیل ارثماطیقی - تکملة ابونصر بغدادی - صد باب سجزی - اقلیدس - مجسطی شفا - تفسیر مجسطی تألیف نیریزی - تصانیف ابومعشر بلخی و احمد سجزی و ابوریحان بیرونی - مجمل الاصول کوشیار گیلانی - قانون مسعودی - جامع شاهی

مقاله چهارم را نظامی عروضی باطباء تخصیص داده و لزوم دانستن منطق را برای پزشک با تمثیل بثبوت رسانده و تحصیل طب را بسه مرحله تقسیم کرده و برای هر مرحله کتبی را که داوطلب باید نزد استاد بخواند ذکر کرده است. در مرحله اول: فصول بقراط - مسائل حنین اسحاق - مسائل محمد زکریای رازی - شرح نیلی. در مرحله دوم یکی «از کتب وسط»: ذخیره ثابت قره - منصورى محمد زکریای رازی - هدایة

ابوبکر اجوینی - کفایه احمد فرج - اغراض سید اسماعیل جرجانی . در مرحله سوم از « کتب بسائط » : سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریای رازی یا کامل الصناعه علی بن عباس مجوسی یا صمد باب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی . چون بر حافظه اعتمادی نیست پزشک باید یکی از کتب کوچک را که استادان آزموده نوشته اند پیوسته همراه داشته باشد و بدانها در موقع حاجت مراجعه کند . این کتب عبارتست از تحفة الملوك محمد بن زکریای رازی - کفایه ابن مندویه اصفهانی - تدارك انواع الخطاء ابوعلی سینا - خفی علائی - یادگار سید اسماعیل جرجانی .



از مجموع آنچه در این فصل درباره بزرگانی که در باب آموزش و پرورش سخن گفته اند بیان شد منظور از تعلیم و تربیت کودکان در ظرف این چهارصد سال و بر نامه‌ای که برای آنها معین و اجرا شده تا حدی معلوم گردید و تکرار آن در اینجا زائد بنظر میرسد . راجع به سازمان فرهنگ اشاراتی به مسجد - مجالس و عظ - مکتب - مدرسه - خانقاه شد . چون این مؤسسات در ادوار بعد نیز وجود داشته برای احترام از تکرار در فصلی جداگانه بشرح آنها پرداخته خواهد شد - مخصوصاً که این فصل بدرازا کشید و اطناب آن بیش از این جایز نیست . در باب روش تعلیم کودکان چنانکه نوبسندگان بزرگ ما در همین فصل ابراز داشته‌اند ، در این مدت روش مذکور متکی بر حافظه و تکرار درس و تشویق و تنبیه معلم بوده است .

در تعلیمات متوسطه و عالی که در مساجد و مدارس صورت میگرفته آزادی فکر و بحث در قسمت اعظم این عصر موجود بوده و هر مدرس پس از شرح عقاید متقدمین یا معاصرین نظریات شخصی خود را اظهار میکرده و علناً مطلبی را قبول یارد میکرده یا از خود نکات تازه‌ای بیان مینموده است .

طلاب نیز بوسیله مباحثه دو نفری یا چند نفری موضوعات درسی را روشن و مطالب آنرا فرامیگرفته‌اند و در این مباحثه آزادی کامل داشته‌اند . در این دوره ، مدرس مقام بسیار ارجمندی داشته و بهنگام تدریس با کمال وقار

وحشمت بر کرسی می‌نشسته و طلاب را ممتنع مینموده است. چنانچه در شهر یا کشور شخصی پیدانمیشد که شایسته‌مدرسی باشد موقتاً کسی را بنام نایب‌مدرس تعیین میکردند. هر گاه عدۀ طلاب زیاد بود برای مدرس دو معید (اعاده‌کننده‌درس) معین مینمودند و آنان در دو طرف مدرس ایستاده سخنان ویرا تکرار میکردند تا همگی بخوبی بشنوند و از درس حداکثر استفاده را بنمایند. معیدان موظف بوده‌اند پس از درس اشکالات طلاب را نیز رفع کنند و نکات تاریک را روشن سازند.

نتیجۀ آموزش و پرورش این چهار قرن تا اندازه‌ای در ضمن

نتیجۀ

تاریخچه‌ای که در آغاز فصل مذکور افتاد، بدست آمد و

در اینجا برای ختم مقال مختصراً بدان اشاره میرود.

بطور کلی از این چهار قرن (از نیمۀ قرن سوم تا نیمۀ قرن هفتم) در حدود یکصد و پنجاه سال تمام ایران (و در حدود دو بیست سال جنوب و مغرب ایران) در دست امیران و پادشاهان ایرانی نژاد بوده و تقریباً بقیۀ مدت را در تحت فرمانروائی سلاطین ترك میزیسته است. این سلاطین که اسلافشان قبلاً در دربار پادشاهان ایران تربیت شده بودند یا در ماوراءالنهر و خراسان اقامت داشتند با آداب و رسوم و عادات و اخلاق و فرهنگ و علوم ایران خوی گرفته بودند و بدست وزیران ایرانی که اغلب لایق و کافی و دانش‌پرور بودند امور کشور را اداره میکردند. در تمام این مدت فرهنگ ایران قوس صعودی را پیمود و چنانکه ملاحظه شد بزرگترین نوابغ علم و ادب ظهور کردند و بهترین آثار را در هر رشته بوجود آوردند و در عالم دانش و ادب عصر درخشانی ایجاد گردید که برای ما موجب کمال افتخار و مباهات است.

گرچه قسمت مهمی از این آثار بواسطۀ بلیات و مصائبی که بعداً رخ داد از میان رفت معذک آنچه باقی ماند مایۀ حیات ابدی و پایۀ معنوی ملت ایران است. همین فرهنگ موجب شد که در اعصار مدهش و تاریک، کشور ما محو نشود و پس از چندی زندگانی از سر گیرد و بر اقوام وحشی مهاجم معناً چیره شود و سیطرۀ آنها را درهم شکند و روزگار مجد و عظمت خود را تجدید کند و در جرگه ملل دنیا مقامی را که شایسته‌او است احراز نماید.

فصل نوزدهم

دوره مصائب و شداثد

از استیلاء مغول تا ظهور صفویه

(۹۰۷-۶۵۶ هجری)

در آغاز قرن هفتم هجری چنانکه در فصل هیجدهم اشاره رفت خوارزمشاهان بر ایران سلطنت میکردند. از سلسله مذکور علاء الدین محمد از ۶۵۹ هجری بر کشوری فرمانروائی میکرد که با رعایت نواحی نیمه مستقل از یاکسو به کوههای اورال و از سوی دیگر بخلیج فارس - از طرف خاور برود سند و از جهت باختر بقریباً بسواحل فرات محدود میگشت. این مملکت بسال ۶۱۶ دچار بلیه‌ای هولناک شد که نه تنها سلسله مذکور را نابود ساخت بلکه دنیارا زیر و رو نمود و صدماتی بنوع بشر وارد کرد که مانند آنرا هیچگاه ندیده و نخواهد دید. این بلای سهمناک عبارت بود از هجوم مغول یعنی هجوم قومی وحشی و درنده و خونخوار و غارتگر که تا آن زمان نام آنها را همسایگان نشان نشنیده بودند. کشتارها و ویرانیها و تطاولها و هتاک نوامیس و شدت وحدت شناعی که بسرعت فوق العاده مرتکب شدند از ژاپن تا آلمان را خراب و بی سکنه ساخت و بحدی مدهش و مهیب بود که اگر از منابع مختلف نویسندگان چند مملکت فجایع مذکور را تشریح و توصیف نکرده بودند انسان باور نمیکرد.

اخلاق مغولها یکی از محققین و مورخین اروپائی که بتمام منابع شرق و غرب دسترس داشته و حقایق اوضاع را ضمن «تاریخ مغول» (۱)

(۱) Histoire des Mongols depuis Tchinguiz Khan jusqu'à Timour Bey ou Tamerlan, par le Baron C. d'Oheson, Paris. 1834--1835/ 4 vols.

که در تاریخ ادبی ایران پروفیسور براون - جلد دوم - صفحه ۴۳۳ نقل شده است.

به سلاک تحریر کشیده است مینویسد :

«مغولها در بیرحمی و قساوت از وحشی‌ترین قبایل هم پیش افتاده بودند . در نقاطی که می‌گشودند با خونسردی مردان و زنان و کودکانرا میکشتند - شهرها و دهات را میسوزاندند - نواحی آبادرا ویران میکردند بدون اینکه حس کینه جوئی یا انتقام داشته باشند زیرا حتی اسامی مللی که نابود میکردند نمیدانستند ... اگر کسی زنده باقی میماند باید چون اسیر و برده‌ای در زیر یوغ قتال آنها ناله و ضجه کند . حکومت آنها عبارت بود از پیروزی و غلبه فساد و تبه کاری . هر چه شریف و عالی بود پست شمرده میشد در صورتیکه فاسدترین عناصری که بخدمت این اربابان سبع در میآمدند بیبهای فدویت و رذالت خود دارای تمکن و افتخار میشدند و برای اجحاف و ستمگری به وطنان خود قدرت و زور بدست میآوردند»

تنها فضیلتی که قبایل مغول و تاتار داشتند انضباط بحداعلی و فرمانبرداری مطلق از رؤسای خود بود . کیفر نافرمانی یا ناکامی یابی کفایتی در اجرای امر مافوق ، قتل بود - قتل متهم توأم با قتل زن و فرزندانش . با وجود اینکه جان انسان در نظر آنها ارزش نداشت معذک دلوری و شجاعت بندرت در آنها دیده میشد - مخصوصاً در مواقعی که می‌پنداشتند با دغل و تزویر و خدعه و فریب ممکن است به هدف برسند . هر کس در مقابل آنها مقاومت میکرد از دم شمشیر میگذرانند و هر کس هم تسلیم میشد معمولاً بقتل میرساندند . چنانچه معدودی از مردم را هم نمیکشتند برای این بود که از صنعت و پیشه آنها بهره‌مند شوند یا آنها را در صفوف مقدم سپاه بر ضد هموطنان و هم‌کیشان خودشان بچنگ وادارند . این بخت برگشتگان بایستی بزور سر نیزه به‌مراه لشکر یسان مغول و تاتار وسایل حمله بشهرها و دژها را فراهم کنند و همین که در دیوار قلعه‌ها شکاف و منفذی باز کردند با بدن خود خندق‌ها و سنگرها را پر کنند . اگر باز زنده ماندند آنها را از دم تیغ میگذرانند تا بتوانند بجای آنها از اسیران جدیدی که بدست آورده‌اند در یورش‌های آینده خود استفاده کنند .

البته این بیرحمی و قساوت را از روی عمد و حساب میکردند و برای این بود که